

"خیانت، شر، فساد و قطاع الطریقی... " در ستره محکمه افغانستان!



رهبری؛ به جای مغز و وجدان با معده و روده:

به گزارش خبرگزاری های متعدد؛ جنرال نکلسن قوماندان عمومی نیروهای خارجی در افغانستان خطاب به رهبری نظامی و امنیتی کشور ما در یک سیمینار برگزار شده، هفته اخیر سال 1395 یعنی همین چند روز پیش در مقر وزارت دفاع افغانستان؛ به قوماندانان قول اردو، قوماندانان زون های پولیس، رهبری وزارت دفاع، وزارت داخله و ریاست امنیت گفته است:

آیا میدانید که چرا شما جنگ را در مقابل چند طالب باخته اید و طالبان با پایهای برهنه برنده میشوند؟؟ این به خاطر است که رهبری ارگانهای نظامی و امنیتی افغانستان غرق در فساد اند.

معنای عامیانه سخنان جان نکلسن این است که قوت های نظامی و امنیتی افغانستان؛ به جای مغز و وجدان؛ توسط معده و روده بزرگ؛ رهبری میشوند!!

جنرال نکلسن در عین بیانیه اش چشم در چشم به رهبری ارگان های امنیتی و نظامی موجود در تالار می نگرند و می افزاید:

به شما میگویم، بس است، همه شما صاحب ثروت و جایداد شده اید، حالا وقت اش فرا رسیده است تا به کشور تان رحم کنید و به خاطر افغانستان و مردم بیچاره آن توجه کنید، خوب گوش کنید که حکومت جدید امریکا در موضوع فساد در افغانستان خیلی ها جدی است و دیگر فساد را در ادارات نظامی و امنیتی برداشت کرده نمی تواند، همین شما رهبری و قوماندانان هستید که مهمات و سلاح نیروهای خود

را در میدان داغ جنگ به دشمن می فروشید تا دوباره برادران و فرزندان افغان تان؛ توسط آن ها کشتار شوند.

آیا این سخنان جنرال ارشد امریکایی؛ به رهبری سایر بخش های حکومت امریکا آورده و امریکا پرورده در افغانستان از جمله به رهبری ارگانهای قضایی؛ قاضی القضاات ها و قاضیان بزرگ و کوچک در سراسر افغانستان؛ صدق و انطباقی دارد یا ندارد؛ و دیگر ملاحظات؛ عجالاً موقوف!

صرف همینقدر باید به خاطر بسپاریم که جنرال جان نکلسون؛ از سرزمینی می آید که در آن صرف نظر از گذشته ها؛ در همین دو سه ماه اخیر؛ قاضیان بار بار به دلیل عدم مطابقت با قانون اساسی و منافع مردم امریکا؛ فرمان های اجرائی پیهم رئیس جمهور برحال کشور- آری رئیس دولت ابرقدرت امریکا - را به چالش کشیده؛ معلق و به اصطلاح کن لم یکن کردند. ولی ... اینجا؟! شتر ما مدعی است که کمترین کارش؛ ابریشم باقی (تطبیق قانون و شریعت غرای محمدی) است؛ وانگاه دست و پای و پوز و گردن و شکم و کوهانش را؛ حجت می گیرد!!!

محکمه و قضاوت در زادگاه امام اعظم رحمة الله علیه:

یک پیش در آمد ناگزیر و الزامی:

همهء ما پس از به دنیا آمدن از آنگاهیکه به حرف و ایما و اشارهء دیگران فهمیدن میگیریم؛ غالباً کلمهء اسرار آمیز و طلسم گونه و جادویی «محکمه» را می شنویم که خیال میشود چیزی فرود آمده از آسمان هاست و در درون آن ملانیک بی نفس و بیطرف و دانا و بینا و قادر مطلق بر حیات و ممات آدمیان تشریف دارند. آنچه از محکمه بیرون می آید؛ وحی منزل و حق مسلم و چیز قابل احترام و اطاعت مطلق و حتی قابل تعظیم و سجده است.

زمانیکه تحصیلات می بینیم و مطالعات می کنیم و خود را «تبعه»، «رعیت» یا شهروند می یابیم؛ هی در گوش مان پُف شده میرود که حق و آزادی و مسئولیت ما و دیگران «جز توسط محکمه» کم و زیاد شده نمیتواند و آنچه در آن بالا ها «لاریب فیه!» وجود دارد؛ محکمه است و محکمه است و محکمه!

پیشتر که می رویم آداب محکمه رفتن و از محکمه گفتن برای مان چون نزولات آسمانی تفهیم و تمرین میشود که به قانون دان و قضا شناس و حقوق فهم بودن خود ما و یا متکی و دست بین و مطیع و گوش به حرف چنین نوابغ و نوادر! بودن مان منتهی میگردد.

ولی هیچگاه کس به ما نمی گوید که محکمه و حقوق و قضا و قانون - با اینکه ناگزیر کم و بیش ارزش های عام بشری را در خود دارد معهداً - چیزی جز «سیاست» به گونه تدوین شده و نسبتاً استاتیک چیزی نیست.

قضا و محکمه به درجه اول حافظ و توجیه کننده و تحمیلگر منافع و خواست های حاکمان جامعه میباشد و به درجه دوم - مخصوصاً در کشور های بلند رتبه از لحاظ فساد اداره و نظام و دولرداری چون کشور نامدار و پرآوازهء ما از همین رهگذر - محکمه غالباً مانند دُنبل و آبهسه ... جز غدهء پر از چرک و کثافت بسته در بنداز سفید چیزی نیست و اکثراً مسند نشینان آن که مقامات خود را در قید زمان های معین می خرنند و پیوسته نیز «حساب و حق و سهم» پس میدهند؛ در عالم واقع کسانی هستند که «جو دو خر را هم تقسیم کرده نمی توانند».

ولی مسلماً در گذشته های تاریخ؛ امروز و برای آینده های قابل پیشبینی نمیتوان جوامع بشری را بی نیاز از محکمه و محاکم دانست و به دلیل این چرک و کثافت و بدخیمی سرطانی و تویرکلوزیک؛

این بخش اساسی و مهم نظام و اداره جامعه را مانند شش و جگر گل زده و آفت گرفته؛ برید و به دور انداخت.

جوامع بشری و به ویژه مدعیان و مبارزان برای اصلاح اجتماعی چون احزاب سیاسی، نهاد ها و رسانه های ژورنالیستیک، بنیاد های تعلیمی و تربیتی و آموزش عالی، جوامع مدنی و حقوق بشری، سازمان های صلح طلب و عدالت خواه ... ناگزیر و مکلفند از توهم و خوش خیالی و بیغرضی و بی تفاوتی حتی بیشتر و بیشتر از مورد نهاد ها و مؤسسات عادی و برهنه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و بازاری و نظامی و امنیتی؛ به در آیند و نیروی هرچه بیشتر خود را معطوف به مبارزه برای ایجاد قضا و محاکمی کنند که لااقل اهلیت و دانش و اراده و توان به عمل در آوردن قوانین و شرایع مرسوم و معمول و موجود و مورد اعتراف حاکمیت های حاضر را داشته باشند.

در غیر این صورت و در غیاب آگاهی و تسلط اطلاعاتی بر قضا و حقوق و قانون و کم و کیف محاکم که چون «شمشیر داموکلس» پیوسته بر سر همه آویزان است؛ مبارزه و تلاش و دم زدن از اصلاح و تغییر و بهسازی و بازسازی اجتماعی بیشتر به رقص آن آدمک می ماند که مردم ما او را «لوده توی» یعنی دلقک ناخوانده و نابلد جشن عروسی می نامند.

ولی نباید فراموش کرد که طی هزاران سال طبقات حاکمه ترفند ها و چل و فن های حقوقی و قضایی ظریف و عجیب و غریب حتی کمتر مرئی درست کرده اند که به مثابه شمشیر دو دم کارایی دارد و با آنها مصرانه تلاش میورزند از رسیدن دست عامه مردم و حتی پیشروان سیاسی و حزبی و علمی آنان به حریم محاکم؛ جلوگیری نمایند.

بدینجهت برخورد با قاضی و محکمه و مؤسسات قضایی؛ دانش و بینش و مهارت و شطارت کافی لازم دارد و مانند بلند کردن شعار های سیاسی متداول و نقد و انتقاد و اعتراض بر ادارات و مقامات غیر قضایی آسان نیست و به راحتی تحمل نمیشود.

اینجانب با پشتوانه حقوقی و منطقی و سیاسی و اسناد و اثباتیه های فراوان فراهم شده در تمام عمر و بخصوص در 18 (اکنون 26) سال اخیر است که به این اقدام دست می یازم و در آن مسلماً کوتاهی هم خواهم داشت و به هر حال ضرورت به حمایت جدی حق طلبان و عدالت خواهان کشور و جهان دارم.

قویاً باور مندم که این برخورد؛ فتح باب بزرگی برای دیگران خواهد بود و شیوهء اتخاذ شده در افشا و رسوا کردن به اصطلاح فیصله محکمهء تنظیمی و بازاری مورد نظر میتواند به الگوی مؤثر و قابل ادامه و تکامل و تقویت برای همه و در تمامی سطوح مبدل گردد.

خوشبختانه در حوزهء فرهنگی ما محکمه و قضا و قاضی - چنانکه وانمود و تبلیغ مستمر میشود - آنقدر ها اعتبار و حرمت و قدسیت ندارد و آنچه را داشته است هم طی سالیان اخیر به شدت از دست داده است و بیش از پیش هم از دست خواهد داد.

البته آرمان مردمان ما برای محاکم عادل و پاک و منزه بسیار عالی است و این خود نیروی بالقوه عظیم آماده به کارگیری در نبرد علیه فساد و خیانت و حق کشی و بی عدالتی های جاری قضایی در کشور ما و حوزه دینی و فرهنگی ماست؛ این آرمان کبیر و شریف منجمله در افسانه تمثیلی آتی به بسیار زیبایی و شکوهمندی متبلور است:

«کشتی مالتجاره کسی در شهر نا آشنایی به دریا غرق شده بود. تاجر در سوگ هستی از دست رفته اش کنار ساحل؛ زانوی غم در بغل گرفته و می گریست.

یکی از شهریان متوجه او شده جویای حالش شد و تاجر قصه تباهی اموال خود باز گفت.

شهروند مذکور گفت: اینکه ماتم ندارد؛ برو نزد قاضی تا داد تو از دریا بستاند!

تاجر جواب داد: قاضی و دریا؟ اینکه امکان ندارد.

شهروند مصرانه بر سخن خویش تأکید کرد و تاجر را متقاعد ساخت تا به داد خواهی نزد قاضی برود.

قاضی عرایض باز شنید و حقایق باز یافت و حکمی نوشته به تاجر داد و گفت: ببر به دریا بنما تا اموالت را واپس دهد.

تاجر حیرت زده و بی باور حکم قاضی را نزد دریا برد و بر آن نشان داد. دریا تکانی خورد و کشتی و مال التجاره به سلامت کامل بالای آب آمد و نزدیک تاجر متوقف شد. تاجر پس از جابجا کردن اموال خود؛ از سر هیجان به رسم سپاسگذاری مقداری از بهترین امتعه خود را برداشت و به حضور قاضی شتافته بر او عرضه داشت.

قاضی متحیرانه پرسید: این چه کاری است. من انجام وظیفه کرده ام و در بدل آن حق گرفتن هیچ چیز را تحت هیچ عنوان ندارم و بر تاجر شماتت کرد که تو چرا با این عمل؛ خواستی مرا و مقام مرا به کثافت بکشی؛ چه چیزی تو را به این جسارت وادار کرد؟ تاجر گفت:

عالیجناب! در ملک ما قاضی ها تا رشوت و تحفه و تارتق دلخواه خود را پیش از پیش نگیرند؛ اصلاً حکم عادی و کوچک هم نمیدهند؛ چه رسد به حکم معجزه آسای مثل شما که بر دریای بیجان دادید و حقوق غرق شده مرا از او مسترد فرمودید؟ قاضی چون به تهء سخن رسید؛ حکم داد که ابر حاضر شود.

وقتی ابر حاضر شد؛ از آن پرسید که آیا تو در ملک اینها هم سر میزنی و آنجا می باری؟ ابر جواب داد:

بلی صاحب؛ گاه گاهی آنجا هم میروم و می بارم ولی در زمانی که آنان چیز هایی چیده و خرمن کرده باشند؛ می بارم که آن نعمت ها را تباه کنم و مانع بهره وری شان گردم! چنانکه می بینیم نفرت بی حد و حصری از محاکم فاسد و ناکارا و نالایق درین حکایت تصویر میگردد. مردمان ما خواست و آرمان خود در مورد عدالت قضایی را اینگونه در برابر وضع بد و ناهنجار موجود در گذشته و امروز قرار داده؛ بیان داشته اند و بیان میدارند. باید پرچم این آرمان کبیر را هر چه بلند تر بر افرازیم و آنرا با ترکیز در استراتیژی ها و تاکتیک های آگاهانه و ماهرانه و عمل قهرمانانه بی ترس و مداوم بر چنین ستراتیژی ها و تاکتیک ها گام به گام به سوی پیروزی های بیشتر و بیشتر ببریم. (1)

جهاد فی سبیل الله! با بیع یک آپارتمان:

یک روز پانیزی نسبتاً آفتابی از جمله روز های انگشت شماری بود که از آسمان کابل راکت نمی بارید. صبح مقارن اوقات رسمی میخواستم راهی محکمه شهری شوم تا قباله آپارتمان خریداری کرده خود را دریافت بدارم؛ زیرا که کلیه مراحل و الزامات حق و ناحق آن؛ در دیوان های بیروکراتیک چندین گانه و نهایتاً خود محکمه؛ طی و تکمیل شده و از طرف محکمه؛ به ما وقت معین شده بود. ولی ناگهان؛ دو مسلح پلنگی پوش؛ در برابرم سبز شده گفتند:

- جنرال صاحب قسیم خان قوماندان غند نمبر 1 محافظ میکروریانها شما را خواسته است! تعجب کردم که قوماندان؛ به من چه کار دارد؟! به افراد مسلح گفتم: من حالا عاجل باید محکمه شهری بروم؛ پسانتر خودم خدمت قوماندان صاحب می آیم.

افراد مسلح از مچ دست و شانه ام گرفته به طرف خود؛ کشم نموده گفتند:

حکم محکمه هم همین است؛ دیگر صدايت را نکش؛ به هر قسم می بریمیت!
15 دقیقه بعد کنار عمارتی ایستادیم و یکی از آنان توسط مخابره گفت: صاحب! آوردیمش؛ بیچاره میخواست محکمه برود!!

ندانستم از آنسوی مخابره چه شنید؛ که خنده وحشیانه سر داد و به همراهش گفت:
هله؛ برچه پک بپریش!

تصور کردم حتماً دسیسه ای شده و مرا یکی از افراد گلبدین حکمتیار؛ وانمود کرده اند که در خصومت با شورای نظار و جمعیت و همسو هایشان؛ از هوا و زمین کابل و کابلان را به خاک و خون و آتش کشانیده میرفتند!

چون داخل قرارگاه غند نمبر 1؛ هل داده شدم، افراد مسلح غند در 4 یا 5 قطار 25 - 30 نفری در حالت نظام همراه با سلاح ایستاده بودند؛ در صُفه مقابل؛ قسیم جنگلباغ قوماندان و چند تن زیر دست دیگرش هم مجهز با سلاح های کمری و سرشانه ای دیده می شدند.



ولی آنچه از یکسو موجب حیرت شدیدم گردید؛ و از سوی دیگر ترس و تشویش قبلی امرا به خشم مبدل نمود؛ دیدن عاقدان اپارتمان که می بایستی همین اکنون در محکمه و حضور قاضی می بودند و با اقرار شرعی؛ قباله ترتیب شده اپارتمان را کامل کرده به من می سپردند؛ در کنار جنرال قسیم جنگل باغ بود. محمد عظیم دگروال که منحیت رهنمای معاملات میان ما بود؛ نیز با ناراحتی و اوقات تلخی با آنان به نظر میرسید.

افراد مسلح تعمداً ترق و تروق سلاح های خویش را بلند میکردند.
جنرال قسیم جنگلباغ که نخستین بار می دیدمش؛ با اشاره بر فرستاده اش؛ امر کرد تا فشار سلاح را از من بردارد و ادامه داد: وطندار! خوب خو؛ استی؛ توره خاطر ای زحمت دادم که پیسه گگ هایت را پس میگیری و از اپارتمان اینها تیر می شی!...
و بعد خطاب به رهنمای معاملات گفت: میری و طوریکه گفتم: معامله را فسخ میکنی؛ ای به خیر همه تان است.

دگروال محمد عظیم با لکنت زبان گفت:
به دو دیده صاحب؛ تنها اینهاره نصیحت کنین که حق بتن؛ مه فسخیش میکنم و به ای؛ خانه بهتر پیدا کده میتم!

جنرال قسیم جنگلباغ؛ گفت: هر قسم که میکنی، ای معامله همیجه فسخ شد!
من در حالیکه از خشم قسماً می لرزیدم؛ گفتم:
جناب قوماندان صاحب؛ معاملات در شریعت اسلام؛ اصول دارد و حال دولت هم اسلامی است؛ به شما خوب نیست که به عقد انجام گرفتهء شرعی؛ بین ما مداخله کنین!

آنگاه به امر جنرال؛ من را کشان کشان از قرارگاه بیرون کردند و عاقدين و رهنا هم دنبال من بیرون شدند...

من ناگریر رسماً به مقامات تا سطح رئیس جمهور شهید برهان الدین ربانی؛ عارض شدم؛ شعبات عدلی موظف به رسیدگی شدند. ولی عزم جنرال قسیم جنگلباغ جزم بود و نمی گذاشت کاری از پیش برود. تا آنکه وزارت امنیت وقت؛ از وی استفسار کرد و در جواب نرادانه اینگونه نوشت:

نمبر 237 بر 201

مورخه 72/7/21

ریاست عمومی امنیت ملی
قوماندانی غند نمبر یک جهادی
آمریت سیاسی - آمریت ار شاد و فرهنگ

بریاست محترم عمومی امنیت ملی !

به جواب مکتوب 2337 مورخه 13/7/1372 ریاست محترم اسناد و ارتباط ارقام است .
قراریکه موضوع منازعه پیرامون اپارتمان 25 بلاک 157 مکروریان سوم از محترم روح الله قوماندان تولى دوم کندک دوم این قوماندانی استفسار به عمل آمد؛ در جواب چنین تحریر داشته است:
جریان محمد عالم و شاه جان این بود. محمد عالم به سر شاه جان عرض کرده بود که آپارتمان [خریداری شده] من پیش شاه جهان گرو [قید و مغضوب] است و اسناد قانونی هم بدست دارم . شاه جان حاضر نبود که مسأله حل شود.
بالاخره موضوع به ریاست حقوق رفت. شاه جان هم حاضر نشد که به ریاست [حقوق] برود و [حکیم الله خان] قوماندان کندک [دوم غند نمبر 1 جهادی محافظ مکروریانها] هم شاه جان را گفته بود که آپارتمان [فروخته شده به محمد عالم] را گرو بکن؛ پول محمد عالم را برایش میدهم و آپارتمان را گرو کرد و پول را محمد عالم نگرفت گفت که پول من [را] نظر به اسناد های دست داشته ام بدهید و شاه جان میگفت که پول اسناد هایت دروغ است .
مراتب تحریری قوماندان نقلاً اخبار گردید؛ البته به ملاحظه آن حل مطلب خواهند. و سلام

امضاء (برید جنرال محمد قسیم [جنگلباغ])

قوماندان غند نمبر یک جهادی

72/7/21

رفته رفته مجاهد جنگی های تنظیمی در کابل؛ شدت و حدت بیشتر یافت. تا که علاوه بر راکت و گلوله؛ بمب 500 کیلویی طیاره در چند متری پناهگاه من هم اصابت کرد و ناگریر تمام دار و ندار را برای غازیان جهاد فی سبیل اللهی!؛ رها کرده در انسداد تونل سالنگ؛ از راه بز روی «کوئل مرغ»؛ تن رنجور خود را به جانب شمال کشور کشیدم.

«رهنمای معاملات» زیر فشار ها جان داده بود:

فقط در سال اخیر امارت طالبانی توانستم باری به کابل برگردم. لزوماً به سراغ شخص دگروال محمد عظیم «رهنمای معاملات» رفتم. در منزل وی؛ با جوانی روی به روی شدم که خویشتن را خسزیره اش معرفی نمود.

خلاصه گفت: دگروال صاحب فوت کردند!

شدیداً تکان خوردم. او احتمالاً خیلی جوانتر از من بود و طی بیش از دو سال که با هم می دیدیم هیچگونه شکایت صحی از وی شنیده و حس نکرده بودم. وقتی استفهام نمودم که این اتفاق چگونه افتاد؛ جوان خسزیره اش گفت:

- فشار ها سبب شد که سخته کند!

از اینکه می پنداشتم ممکن است کاپی سوم اسناد؛ از وی باقیمانده و برای فامیلش معلوم باشد و بتوانند به نحوی آنرا به دسترس مراجع استجواب کننده بگذارند؛ باری دیگر هم مراجعه ای به آن خانه داشتم ولی این بار؛ از باز کردن در به رویم امتناع کردند. (چون توسط دوربین دروازه؛ اشخاص مراجعه کننده دیده و شناخته می شدند.)

ناگزیر سراغ محل کار همان جوان را گرفته روزی به دیدنش در صدیق مارکیت شهر کابل رفتم. در دکان معینه موجود نبود و گفتند: می آید!

چون از راهروی مقابل دکانها در منزل 3 یا 4 صدیق مارکیت؛ نمایان شد؛ چشمش به من خورد که انتظارش را داشتم. با وحشت زده گی عجیب و غیر منتظره ای پا به فرار گذاشت و معلوم نشد به زمین در آمد یا به آسمان رفت!

یعنی چی؟!

سخنانش به گوشم طنین انداخته رفت:

- " فشار ها سبب شد که سخته کند!"

- " فشار ها سبب شد که سخته کند!"

- "فشار ها.....فشار ها...."

در نتیجه؛ من اینک؛ معنای فشار ها را «خاص تر» احساس نمودم.

اگر نه؛ از نظر من؛ مسلماً از نظر مدعی علیه و عمله و فعلهء جهادی - مقاومتی فوق جنرال و تحت جنرال خدام و فدایی اش؛ دگروال محمد عظیم؛ شاهد بزرگ و سند و ثبوت کلان حساب می شد و از قضا هم در همسایه گی مدعی علیه (عین زینه در بلاک 157 مکروریان سوم - یک منزل بالاتر) سکونت داشت و همانجا «زیر فشار ها...» جان داده بود!

آیا این مرگ؛ فقط یک شانس و تصادف خدایی؛ برای آن دیگران بود؟! کار شاق قضاوت را به شما میگذارم و میگذرم.

یک «تفتیش قضایی» پرطمطراق و دیگر هیچ!

چندی بعد به دنبال نشر یک عریضه سرگشاده عنوانی قاضی القضاة افغانستان و سلسله نشرات و افشاگری ها؛ من این اطلاعیه را به انترنیت و خطاب به مسؤولان نشراتی سپردم:

«با عرض سپاس مجدد از سوی خود و قدر دانی مسلم از سوی تمامی مردم دادخواه و تشنهء عدالت افغانستان نسبت به توجه و تفاهم و خدمت ژورنالیستیک پر ارج شما؛ احتراماً برای تان خبر میدهم که امروز 2010/1/29 (9- دلو 1388) از طریق تلفون 0093202300356 آگاهی یافتم که محترم قاضی القضاة جمهوری اسلامی افغانستان امر تفتیش کیس مربوط به فیصلهء ضدشرعی و ضد قانونی و قوماندان سالارانهء محکمه ابتدائیه دیوان مدنی حوزه دوم کابل در مورد دعوی حقوقی 17 ساله من را صادر فرموده اند.

تماس گیرندهء عزیز خویشتن را رئیس تفتیش ستره محکمه معرفی نموده و از صدور امر جناب قاضی القضاة در زمینه اطلاع داده از من جوایای محل سوابق قضیه و مسایل ذیعلاقه گردید. لطفاً در صورتیکه لازم تشخیص دهید؛ این انکشاف با اهمیت من حیث پرنسیپ؛ را به خواننده گان گرامی سایت و به خصوص آگاهان از عریضهء سرگشادهء من در زمینه و خواست مشخص آن که اتخاذ چنین تجویزی بود و پیامد ها و انعکاساتش در سایت های وزین پیام آفتاب، آریایی، نوید روز، آزمون ملی وغیره؛ برسانید...»

قرار نیست من اینجا مطلب اضافی بنویسم؛ حتی تاریخچه «جهاد فی سبیل الله!» جنرال محمد قسیم جنگل‌باغ و غند زیر قوماندانی اش (غند نمبر 1 جهادی محافظ! مکروریانها) و خیلی های دیگر علیه کفر «بیع یک آپارتمان!» را شرح دهم که احتمالاً ارزش تاریخی عموم ملی و عموم اسلامی دارد. محترمانی که مشتاق دریافت سوء کاربرد عنعنہ کهن «پنجشیری گری» تا زور گویی های مافیایی تازه مارشال فهیم خانی؛ درین راستا اند؛ لطفاً به این گفتار کثیر الانتشار و در صورت تمایل؛ به سوابق آن مراجعه بدارند:

قاضی القضاة افغانستان و «برهان قاطع» مافیای پنجشیر!



<http://ariaye.com/dari9/siasi2/eftekhar8.html>

اینجا فقط همین قدر وضاحت می بخشم که کمتر از یک هفته پس از آگاهی یافتن از حکم تفتیش قضایی جناب قاضی القضاة که امر حاضر شدن مرا هم به ریاست تفتیش با خود داشت؛ من دو باره و به جدیت بیشتر مورد خطاب قرار گرفتم و محترم رئیس تفتیش در تلفون فرمودند که قاضی القضاة صاحب تا کنون چندین مرتبه از موضوع پرسیده اند. عاجل بیا؛ که این رسوایی یکطرفه شود! علی الرغم نامساعد و مخاطره آمیز بودن راه ها در قعر سرما خود را به کابل رسانیده و با مشقاتی داخل محوطه ستره محکمه شدم که با دیوار های چکی متعدد و گذرگاه های باز رسی ی کج و معوج و راه های بدلی و تنگ و چپ متعدد احاطه شده بود.

در ابتدا مثلیکه قاعده استنتاج است؛ خود را مانند مجرمی یافتم که جنایت کبیری را مرتکب شده باشد چنانکه پرسش ها اینگونه بود که به کدام حق و صلاحیت در عریضه سرگشاده ام عنوانی قاضی القضاة منتشره در سایت های انترنیتی و ملحقات آن؛ نسبت به قضاة؛ کلمات رکیک استعمال نموده ام و پیش از طی محاکم ثلاثه؛ گپ را به انترنیت کشانیده ام.

ولی در پی پاسخ های من و بالارفتن ها و پائین آمدن ها؛ فضا آشکارا تغییر کرد و در همین حال فرستادگان ریاست تفتیش از مخزن وثایق برگشتند و از تبادل سخنانشان دریافتم که یک وثیقه که گویا «ثبت محفوظ» نداشت و یکی از دلایل عدم اثبات دعوی من جا زده شده بود؛ نیز از محل متفاوتی در «مخزن وثایق» پیدا شده و بدینگونه یکی از دروغ ها و جعلیات اساسی دیگر رسوا گشته است.

در اخیر ریاست تفتیش از من خواستار کاپی اسنادی شده و خاطر نشان ساخت که باید دعوی خود را از طریق مرافعه دنبال نمایم. به هر حال با تقدیم این عریضه کابل را ترک نمودم و چیزی نمانده بود که در فاجعه (20 دلو 1388) سالنگ؛ که قربانی های بسیاری (لااقل 180 کشته و 400 مجروح...) بر جا گذاشت؛ کار من هم ساخته شود:

«به مقام محترم ریاست تفتیش مقام ستره محکمه !

حسب هدایت شما فوتوکاپی سند اساسی ببع اپارتمان 25 بلاک 157 مکروریان سوم را که شاه محمود پسر بالغ مدعی علیها در آن شاهد و طرف معامله بوده 13 بار همراه با مادر خود و رهنمای معاملات در عقد ببع و اخذ و قبض ثمن مبیعه شصت و امضا کرده است؛ تقدیم میدارم. بر علاوه شاه محمود در تجویز خط نمبر 61 شرعی مرتبه همین سال یکتن از دو شاهد وثیقه میباشند.

ولی مسأله 18 ساله فقط این نیست که چرا اینهمه حقایق بزرگ توسط قضات نامنهاد - چه در قرار قضایی نمبر 13- 1372/7/6 و چه در فیصله «عدم اثبات!!! دعوی» 1388 قطعاً مد نظر گرفته نمیشود، مسأله این است که چرا قوماندان قسیم جنگل‌باغ؛ قوماندان حکیم الله و مماثل های خورد و بزرگ آنها طی این همه سالها و به تبعیت از آنها «محاکم!!!» مربوط؛ این چنین فدایی و جانفشان عقب مدعی علیها و در دانه هایش ایستاده اند و برای آنها؟ حاضر اند همه آبروی خود و اسلام و جهاد و قضا را به باد دهند؟

ولی در مورد فرمایش شما که من دعوی را از طریق مرافعه دنبال کنم و موضوع انترنیتی جداگانه رسیده گی میشود؛ احتراماً عرض میدارم که تصور می کنم عرایض من در انترنیت و در دوسیه مربوط به غور کافی درک نشده است.

من پس از اینکه کاملاً از وضع موجود و درجه اهلیت و صلاحیت و قدرت و استقلال محکمه و مراجع دیگر مایوس شده ام از حق بیان شکایت و اعتراض و احتجاج خود در ملای عام استفاده کرده و طی عریضه سرگشاده محاکمه کسانی را تقاضا نموده ام که شرع و قانون کشور را به بدترین وجه در مسند قضا لگد مال کرده و حرمت و شرافت قضا را به خاک زده اند.

با حفظ ملاحظه هر تعبیر که هرکس مطابق میل و توان دراکه خود از آنها میکند؛ یک چیز باید قابل تردید نباشد که من عجالتاً از «خیانت، شر، فساد و قطاع الطریقی در مسند قضا» سخن میگویم و لذا فیصله مشروع و محکمه مشروع را سراغ ندارم؛ که در مورد آن - آنهم با اطمینان - طرح استیناف نمایم. لذا وکیل خویش به هدف پیشبرد دعوی را هم طی وثیقه نمبر 270- 88/10/18 عزل نموده ام. (فوتوکاپی وثیقه) و تصادف عجیب خدایی این است که نخستین عریضه من به حضور رئیس جمهور وقت محترم برهان الدین ربانی هم با این جملات آغاز میشود که: یک دسته رهنز فروش اپارتمان را دام ساخته و مرا اسیر و غارت نمودند!!!

هنوز که هنوز است؛ من چه به نام محکمه و چه غیر آن فقط با همان دسته رهنز مواجه هستم! به عکس آنچه وانمود میشود؛ دوسیه مربوط و عرایض من همه باصطلاح دشنام نیست؛ مالمال از اسناد و اثباتیه های بیشمار است؛ خوشبختانه اخیراً در پیش چشم جهانیان این هم ثابت شد که مبیعه اصلاً به لحاظ عرف و شرع و قانون ملکیت موروثی و حق صغیر نبوده است، نیست و بوده نمیتواند و همه چیز درین رابطه جعل و تزویر می باشد.

هنوز من در همه جا حتی چیزی منفعلانه تر از منطق و سر تمبه گی و زور آوری قوماندان حکیم الله را می بینم که در همان اول ها به پاسخ جلب شدید و اکید مدعی علیها؛ به ریاست حقوق نوشته بود: ما؛ بین عارض و معروض فیصله فرمودیم که پول عارض پس داده شود و قناعت جانبین فراهم گردیده است !!! (فوتوکاپی)

بدینگونه من دو موضوع جداگانه انترنیتی و غیر انترنیتی ندارم. و در عرایض به حضور جهانیان روشن ساخته ام که چاره ای هم جز بجان خریدن عواقب معکوس و ناروا و بیدادگرانه آخرین دادخواهی و استغاثه علنی خود را نخواهم داشت.

در وضع موجود همه حرف و کلام و اقدام من - نه به خاطر آپارتمان بلکه به خاطر احیا و اعلاى «حق» که معنای انسانیت ما و نام آفریدگار ماست - همین است و بس؛ و در استقامت آن به مبارزهء مدنى خود با تمام اقدامات مقدور ... ادامه خواهم داد.

شاید همین خواست خداوند است تا فریاد هزاران هموطنم که حتى جرئت و قدرت عرض و استغاثه عادى هم توسط جباران از ایشان سلب گردیده است، با دود تن و روان من بلند شود.

صرف به خاطر اینکه در قضاوت و تصمیم گیرى شما از ارانه حقایق کوتاهى نکرده باشم؛ اینک موارد مستند و متقن ذیل را هم خدمت تقدیم میدارم:

1- به پاسخ استعلام 1388/4/30 دیوان مدنى حوزه دوم - عمدتاً برای آنکه ببینید لحن من در مورد قضا و قاضى تا زمانیکه به تصور حقیقى بودن این ها بودم؛ چگونه بوده است!؟

2- «منحیث دفع الدفع» که محکمه نامنهاد طبق وظیفهء قانونى اش، نه از من خواسته بود و نه به آن وقعى گذاشت.

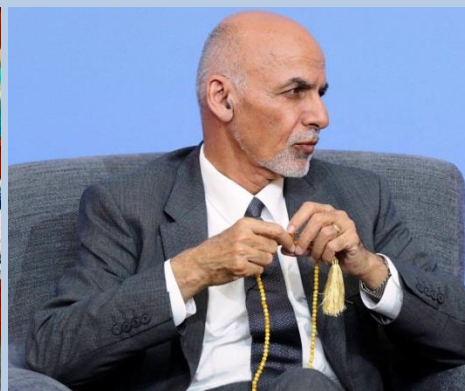
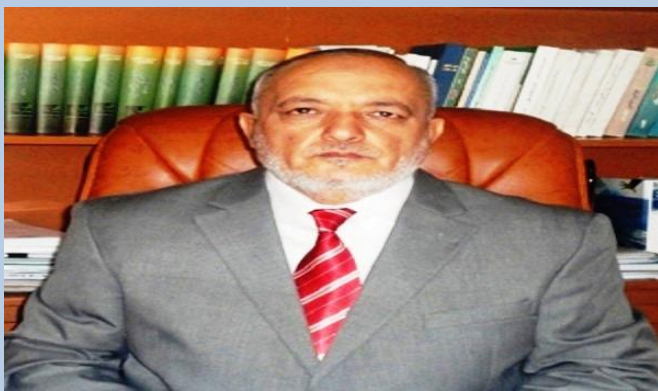
3- تاریخچه و کرونولوژى جهاد فی سبیل الله!! بر سر آپارتمان ... با اینکه قبل از همه برای خودم ننگین و خفت بار است!

در عین حال بد نیست قرار حارنوالى نظارت بر تطبیق قانونیت در سال 1372 و نتیجه و نظریه کمسیون جعل و تزویر... در سال 1422 (یا 1380) را هم مدنظر گیرید، شاید ترتیب کننده گان آنها هم به اندازه قضاى دیوان مدنى حوزه 2 آدم بوده باشند!!

با احترام
محمد عالم افتخار - کابل - افغانستان"

این متن نیز توأم با یاد داشت کوچکی در سایت های متذکره انترنیتی نشر گردید. قرار اطلاعات غیر مستقیم؛ ریاست تفتیش بالآخره تقریباً به واقعبیت ها و حقایق موضوع پی برده و نظریهء بالنسبه مساعدى قایم و به تحریرات دارالانشای شورای عالی ستره محکمه سپرده است و از اینکه موضوعات تحت کار جناب قاضى القضاة؛ قبلاً باری هم از مطالعه و غور ریاست تدقیق و مطالعات قضایى میگذرد؛ می باید مدت ها پیش از آنجا نیز گذشته باشد.....

ولى سال های دیگر سکوت و بی عملی عالیترین مقامات قضایى یعنی جناب قاضى القضاة و اراکین سابق ستره محکمه (على الوصف تجدید تذکار و پخش وسیع انترنیتی مجدد و مؤکد موضوع) نیز نشان میدهد که هنوز؛ مسئله؛ یک مسئله بسبب حقوقى نبوده صبغه سیاسى - مافیایى دارد.



آنچه حتى جالب تر میباشد؛ این است که من پس از نصب جناب قانونپوه محمد یوسف حلیم به حیث قاضى القضاة جدید در دوره رئیس جمهور اشرف غنى؛ مجدداً موضوع را تحت عنوان «جناب

قاضی القضاة جدید افغانستان پاسخی لطف نمایند! 2» وسیعاً در انترنیت منتشر ساختم تا انبوه خواننده گان ویبسایت های متعدد افغانی و کسانیکه در جستجو ها از طریق گوگل و دیگر سایت های خدمات رسانی مشابه؛ بر این اوراق و اسناد آگاه اند و یا آگاه میشوند؛ لا اقل از نام جناب قاضی القضاة جدید افغانستان؛ چیزی بشنوند!

ولی طلسم ننگین سکوت جناب پوهاند عبدالسلام عظیمی قاضی القضاة قبلی؛ تا کنون توسط قاضی القضاة جدید هم شکستاده نشده یعنی برطبق ضرب المثل مردمی: «همان خرک است و همان درک!»

قضاوت؛ نزد بنیانگذاران فقه و شرع اسلام:

درینجا خیلی خیلی مناسب و مبارک است که نمونه بزرگ و تکانهنده از اخلاق و کنش بزرگان فقه و علم دین و دنیای اسلامی را در قبال قضاوت و قاضی گری و قاضی القضاة به همدینان مسلمان و هموطنان مؤمن خویش پیشکش بدارم.

البته ناگفته نماند که جمیع صحابه صدیق و وفادار پیامبر اکرم و شخصیت های سترگ اساسگذار فقه و فهم اسلامی؛ از سنگینی و صعوبت عهده قاضی پیوسته به خود می لرزیدند و قضاوت و حکومت بر مردم را دشوارترین و خطیرترین امر ممکن میدانستند. و اما طور مشخص:

ما همه گی نه تنها به حضرت امام اعظم ابوحنیفه النعمان صوفی کوفی رحمة الله علیه معرفت بیش و کم داریم بلکه چه بسا از لحاظ مذهبی و فقهی پیروی آن بزرگوار شمرده میشویم.

این چنین حدوداً دو ثلث مسلمانان آسیا و خیلی کشور های دیگر جهان از پیروان مذهب و فقاہت آن حضرت بوده و متباقی مسلمانان و هکذا کافه دانشمندان جهان نیز احترام و تکریم والایی به ایشان قایل میباشند.

شاید مهمتر هم این است که حضرت امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی بن مرزبان کابلی هموطن پرافتخار و پر تالو و جد جید و شریف خود ما مردمان افغانستانزمین و ایرانزمین و ماورای آمو و کوکچه میباشند.

ایشان که در نیمه دوم قرن اول و نیمه اول قرن دوم هجری می زیستند؛ بنا بر شهرت و محبوبیت علمی و فقهی بزرگ شان؛ توجه خلفای وقت اموی و عباسی را به خویش جلب نموده توسط آنان ناگزیر ساخته میشدند که به قرب و جوار خلافت کار و فعالیت کنند.

آخر الامر اوجگیری پر شتاب شهرت و محبوبیت این اسوه بزرگ صاحب شریعت که فقیه بغداد هم شناخته میشد؛ ابوجعفر منصور خلیفه عباسی را به هراس انداخت به ویژه در زمانی که علیه خلافت منصور شورش برپا شده و او به سرکوبی خونین مردمان مشغول بود، دسیسه آمیز امام اعظم را احضار و به وی منصب قاضی گری یا همان قاضی القضاة را تکلیف کرد. به شمه ای از دیالوگ خلیفه و امام اعظم درین زمینه دقت فرمائید:

خلیفه: ای امام! ما و علما توافق کرده ایم که منصب قاضی گی را بر دوش تو گذاریم.

امام اعظم: خیلی ممنونم از این. باعث افتخار است که خلیفه و علما و مشایخ به ما اعتقاد دارند. هدف از این تعینات چی باشد؟

خلیفه: هر حرف تو برای مردم عراق وزن دارد و غیر از تو کسی چنین آبرو و اعتبار ندارد.

امام اعظم: سوگند به نام خدا که من در حالت رضا به خودم اعتماد ندارم؛ در حالت غضب چطور میتوانم اعتماد کنم؟! اگر مسئله برایت مهم است که مرا تهدید به غرق کردن در دریای فرات و قبول

منصب نمایی؛ البته من غرق شدن را می پذیرم. تو اطرافیانی داری؛ آنها احتیاج به کسی دارند که به خاطر تو؛ آنها را احترام کند؛ ولی من برای این کار صلاحیت ندارم.

خلیفه: تو دروغ می‌گویی؛ تو صلاحیت داری!

امام اعظم: تو هم اکنون بالای خودت حکم کردی. چطور برایت حلال است که کسی را قاضی بر امانت تعیین نمایی که او دروغگو است؟!

خلیفه: تو از منطق و معنا نرو! تو خودت میدانی که مقصد نهایی من چی هست؟!

امام اعظم: اصلاً نمیخواهم با شما کاری را انجام دهم بدان وجه که از شما نسبت مسلمین اشتباه زیادی می رود!

خلیفه: چه دلیل آورده میتوانی؟

امام اعظم: تو مسلمین را که قیام کرده اند سر زدی!

خلیفه: شرط آن است که مسلم به خلیفه باید تا آخر صادق بماند.

امام اعظم: اهل مسلم شرطی برای تو کردند که در اختیار نداشتند تو به آنها شرطی گذاشتی که چنین حق نداشتی، خون مسلم تنها به یکی از سه شرط حلال میگردد؛ پس شرط مذکور برای تو خون آنها را حلال نمیگرداند. و اگر تو برای اینکار آنها را به ریختن خونشان مجازات نمایی؛ برایت حلال نیست و شرط خدا به وفا کردن اولی است!

خلیفه: باز چی؟

امام اعظم: چطور منصبی را قبول کنم که زیر فرمان سرزدن مردی مهر بگذارم؟!

یک درباری نزدیک خلیفه: ای امام دور! به خدایت سوگند میدهم که این کار را نکن و خودت را هلاک نساز!

خلیفه (در اوج غضب): زندانش کنید!

بدینگونه اساسگذار شریعت کبیر حنفی؛ به زندان خلیفه منصور عباسی انداخته میشود و تا سرحد مرگ لت و کوب و شکنجه میگردد تا مگر قاضی گری خلافت را قبولدار گردیده نام و شهرت و دانش و دهای فقهی خود را فدای امیال حکام جابر و فاسد گرداند. ولی نه؛ جباران نمی توانند قامت تا آسمانها افراشته این اسوه تاریخ انسانیت و معنویت را حتی اندکی خم کنند. پیکر این روح بزرگ زیر ضربات فیزیکی بیحساب؛ از حال میرود و او با ادای کلمه شهادت با زندگی وداع مینماید. با اینهم ناگزیر میشوند برای کشتن کاملش؛ از زهر نیز استفاده کنند.

خلیفه منصور عباسی پس از مرگ امام اعظم؛ از جنایت هولناک خود متوحش گردیده به پیشگاه

مردمان؛ نسبت آن معذرت خواهی میکند؛ و بر مزار جد جید و شهید مان نماز استغفار میگذارد! (3)

در پایان نسبت اینکه اینجانب با آوردن؛ حماسه بزرگ امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه؛ به دنبال مطالب راجع به قاضی ها و قاضی القضاة های این زمانی افغانستان که اغلب فقط اسامی بی مسما و حتی ضد مسما اند؛ به نحوی شایبهء یک مقایسه ولو مع الفارق را ایجاد کرده ام؛ از اهل نظر و از پیشگاه پرفتوح آن حضرت پوزش میطلبم و صرف آرزو و نیتم این بوده است که عزیزان خواننده بتوانند هرچه روشنتر ببینند که فاصله راه از کجاست تا به کجا؟

رویکرد ها:

1- علاوه بر ده ها قفسه انترنیتی دیگر؛ شما میتوانید مجموعه اسناد و مطالب مهم نشر شده در مورد «خیانت، شر، فساد و قطاع الطریقی در مسند قضا» را درین صفحات اختصاصی مقالات و آثار محمد عالم افتخار بیابید و مرور فرمائید:

<http://ariaye.com/eftekhar.html>
<http://www.vatandar.at/eftkhar.html>

<http://www.ariaye.com/dari6/ejtemai/eftekhar.html>

عریضه سرگشاده و متن سند های تهادی

<http://www.ariaye.com/dari6/ejtemai/dadgar.html>

بررسی قانونی و قضایی موضوع توسط س.د. دادگر یک قاضی با درد و دانش کشور با پیشبینی اینکه قاضی (القضات) موجود هیچ کاری در رابطه به این افتضاح محاکم؛ صورت داده نخواهد توانست!

<http://www.vatandar.at/eftkhar216.htm>

درین گفتار اهدای مدال غازی امان الله خان توسط دکتور اشرف غنی به پوهاند عبدالسلام عظیمی قاضی القضات پیشین، توهین شنیع به خاطره غازی امان الله خان و به شعور مردم افغانستان؛ ارزیابی و اثبات شده است!

<http://ariaye.com/dari12/siasi2/eftekhar14.html> - 2

3 - در مورد حضرت امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه به ویدیو های زیر از ویبسایت وزین و جوان «سرزمین آریان» سر بزنید. دیالوگ مورد نظر در ویدیوی چهارم میباشد:

[ویدیو اول](#)

[ویدیو دوم](#)

[ویدیو سوم](#)

[ویدیو چهارم](#)